

نقدی بر علوم انسانی؛ واکاوی نظر اسلام در ماهیت علم و انسان

اکبر ساجدی

عضو هیئت علمی گروه معارف دانشگاه علوم پزشکی تبریز
akbarsajedi@gmail.com

چکیده

تجربه، اساس علوم انسانی رایج را تشکیل می‌دهد. علاوه بر محدودیت‌های روش تجربی، نگرش روش تجربی به دو مقوله علم و انسان که مبنی بر پوزیتیویسم و امانیسم است، سایه سیاهی بر روی علوم انسانی افکنده است.

۱. اسلام چه ماهیتی را برای دو مقوله علم و انسان قائل است؟ ۲. آیا از نظر اسلام، علوم متداول شائینت علم بودن و به عبارت دیگر علمیت دارند؟ ۳. تعریف اسلام از انسان چیست؟ ۴. آیا انسان در فرهنگ اسلام، همان «جاندار متفکر» منطقی است؟

نویسنده در صدد است که بتواند بین ماهیت علم و هدف آن، پیوند برقرار کند. براساس آموزه‌های دینی، چرایی یادگیری و جهت داشتن آن، سازنده ماهیت علم است.

یافتن ماهیت انسان، هدف دیگر این نگارش است. براساس آموزه‌های دینی، کسی که شائینت نام بالارزش «انسان» را دارد، یقیناً از کرامت ویژه و حیات طیبه‌ای بهره‌مند است. جهان‌بینی برخاسته از عقل که به نقل هم جامه حجیت می‌پوشاند، تنها منبعی است که

در تجزیه و تحلیل مسائل مختلف مورد پذیرش این نوشتار است. حق هر پژوهشگری این است که براساس جهانبینی خود به تجزیه و تحلیل مسائل بپردازد. در این نوشه، نویسنده موضوع را براساس آموزه‌های دینی کاویده است.

یک اختلاف مبنایی در اینجا وجود دارد. علوم انسانی متداول براساس جهانبینی کسانی تدوین شده که تنها راه رسیدن به علم را حس و تجربه می‌انگارند. طبیعی است که این علوم، با جهانبینی دیگرانی که انحصار روش تجربی را برنمی‌تابند، سازشی نخواهد داشت.

به نظر می‌رسد در نقد مبانی علوم انسانی، از یک مطلب غفلت می‌شود و آن، نظر ویژه دین به ماهیت علم و انسان است. اگر تعریفمان از «علم» و «انسان» براساس آموزه‌های دینی روشن شود، آن موقع «علوم انسانی» نیز براساس آموزه‌های دینی شکل خواهد گرفت. عمدۀ انتقاداتی که از سوی اندیشمندان اسلامی به علوم انسانی می‌شود، معطوف به «روش‌شناسی علم» و نقد «پوزیتیویسم» است. نگرش ایشان به موضوع، یک نگاه برون‌دینی است. حال چه می‌شود که با نگاه درون‌دینی نیز به موضوع نگاه کنیم. با این نگاه، جلوی برخی برداشت‌های نادرست را خواهیم گرفت، مثلاً اینکه آیا قید «اسلامی» در علوم انسانی بجاست یا نابجا.

سرفصل‌های عمدۀ مقاله در صدد تبیین مسائل زیر است:

۱. یافته‌های انسانی بدون داده‌های وحیانی نمی‌تواند ضامن سعادت واقعی انسان باشد.

۲. کلام، فقه و اخلاق، دانش‌هایی هستند که «علم» به معنای واقعی کلمه‌اند. سایر علوم مورد نیاز انسان، در سایه علوم سه‌گانه مزبور علم هستند.

۳. فصل ممیزه انسان «تأله» و «خدashناسی» اوست، نه ناطقیت و تفکرش.

۴. اگر «تأله» از این موجود دوپا و به تعبیر منطقی «جاندار متفکر» گرفته شود، نه تنها باید نامش انسان گذاشته شود، بلکه در رتبه وجودی از چهارپایان نیز پست‌تر خواهد بود.

۵. «علوم انسانی» دانش‌هایی است که اولاً از زاویه جهان‌بینی اسلامی «علم» است، و ثانیاً در خدمت انسانی است که در جهان‌بینی اسلامی «انسان» است.
۶. پاسخ به پرسش «آیا نیازی به قید اسلامی در علوم انسانی وجود دارد؟» روشن است. اگر بدون علوم سه‌گانه مزبور به علوم انسانی متداول نگریسته شود، آن‌ها شائینت علم بودن را ندارند.
- نتیجه اینکه ضرورت تحول و بازنگری و بومی‌سازی علوم انسانی با دیدگاه درون‌دینی کاملاً اثبات‌پذیر است.
- کلیدواژگان:** نقد درون‌دینی، علوم انسانی متداول، «علم» و «انسان» از منظر دین

مقدمه

بازنگری، بومی‌سازی و در نهایت تحول علوم انسانی، از ضرورت‌های انکارناپذیر عرصه علمی کشورمان تلقی می‌شود. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، علوم سیاسی و دانش‌هایی از این قبیل از جمله علومی هستند که جزو علوم انسانی محسوب شده و بومی‌سازی آن‌ها ضرورتی جدی است. علوم انسانی متداول، بر روی مبناهایی بنا شده است که با روح تعالیم آسمانی و دینی ما سازگاری چندانی ندارد.

تأکید بر «یافته‌های انسانی» بدون در نظر گرفتن «داده‌های وحیانی»، مهم‌ترین انتقادی است که بر علوم انسانی متداول وارد است.

پیچیدگی ابعاد وجودی انسان، داشتن حیاتی جاودان، برخورداری از اراده و انتخاب و بسیاری از مسائل دیگر، کار در عرصه علوم انسانی را سخت کرده است. آیا می‌توان با ابزار تجربه، احکام تعیین‌پذیر درباره انسان صادر کرد؟ آیا قوانین کشف شده به‌وسیله دانشمندان علوم تجربی نسبت به انسانی که زندگی‌اش جاودانه است، کارایی دارد؟ بدون شک باید گفت که مکتب‌های بشری که با انکار دین و معنویت می‌خواهند راه سعادت را به بشریت نشان دهند، امروز به بن‌بست رسیده‌اند.

از میان انبوه زوایایی که می‌توان به موضوع علوم انسانی نگریست، یکی نیز ماهیت

«علم» و «انسان» است. دین میان اسلام که دینی فرازمانی و فرامکانی است، دیدگاهی در رابطه با «علم» و «انسان» ارائه می‌دهد که می‌تواند در اسلام‌سازی علوم انسانی نقش‌آفرین باشد. می‌توان با نگاهی درون‌دینی به مسئله علم و انسان، مبنای اسلامی علوم انسانی را بدست آورد. از این‌رو، نوشتار حاضر در دو بخش تنظیم شده است: بخش اول، به بیان ماهیت علم از دیدگاه آموزه‌های دین اسلام پرداخته و بخش دوم، ماهیت انسان را از نظر اسلام مورد بررسی قرار می‌دهد.

جا دارد از برپاکنندگان کنگره بین‌المللی علوم انسانی که همگی دغدغه‌ای مقدس دارند، تقدیر و تشکر به عمل آید. ایشان در صددند تا نظر و عنایت رهبر معظم انقلاب را برآورده سازند. معظم‌له سالیانی است که موضوع تغییر علوم انسانی را طرح کرده و در این باره فرموده‌اند:

«علوم انسانی ما بر مبادی و مبانی متعارض با مبانی قرآنی و اسلامی بنا شده است. ... اساس علوم انسانی را باید در قرآن کریم جستجو و پیدا کرد.»

نگارنده که کمترین ادعایی ندارد، امیدوار است قدمی کوچک در این زمینه برداشته باشد.

بخش اول: ماهیت علم

۱. تعریف علوم انسانی

علوم انسانی، یعنی علم‌ها و دانش‌هایی که موضوع آن انسان و در رابطه با انسان است. روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، علوم تربیتی، فلسفه، اخلاق و تاریخ را می‌توان از علوم انسانی شمرد.

البته انسان به صورت مطلق موضوع علوم انسانی نیست، بلکه جنبه غیرمادی انسان موضوع این علوم است؛ از این‌رو، پژوهشی با اینکه در رابطه با انسان بحث می‌کند، جزو علوم انسانی نیست.

در دانشنامه ویکی‌پدیا علوم انسانی بدین‌گونه تعریف شده است:
«علوم انسانی به دسته‌ای از علوم اطلاق می‌شود که به موضوعاتی چون جامعه، فرهنگ، زبان، روان و اندیشه انسان توجه دارد. ادبیات، فلسفه، زبان و تاریخ چند نمونه از رشته‌های علوم انسانی‌اند».

۲. علم چیست؟

«علم» گرچه به ظاهر از مفاهیم بدیهی است، ولی تعاریف مختلفی که از آن ارائه شده، نشان از نظری بودن این مفهوم است. در دانشنامه رشد، علم این گونه تعریف شده است: «علم» یک واژه عربی است که از ریشه «ع ل م» به معنای آموزش مشتق شده است. در اصطلاح عامیانه، این کلمه در مورد هر نوع آگاهی که فرد در مورد محیط و مسائل پیرامون خود کسب می‌کند، اطلاق می‌شود. ولذا هرچه میزان آگاهی و معلومات او بیشتر باشد، او را عالم‌تر می‌دانند. در دانشنامه ویکی‌پدیا، چنین آمده است:

علم (واژه‌ای عربی از ریشه علم به معنای آموختن) ساختاری است برای تولید و ساماندهی دانش درباره جهان طبیعی در قالب توضیح‌ها و پیش‌بینی‌های آزمایش‌شدنی. یک معنای قدیمی‌تر و نزدیک که امروزه هنوز هم به کار می‌رود، متعلق به ارسطو است که دانش علمی را مجموعه‌ای از آگاهی‌های قابل اتکا می‌داند که از لحاظ منطقی و عقلانی قابل توضیح باشند. در ادامه، این دانشنامه افزوده است:

علم در زبان فارسی به معنایی متفاوت و عامتر از معادل انگلیسی اش (Science) به کار می‌رود. در این مفهوم، علم معادل هر نوعی از دانش (Knowledge) است. واژه علم در این مفهوم کلی شامل هر نوع آگاهی نسبت به اشیا، پدیده‌ها، روابط و غیره است، اعم از اینکه مربوط به حوزه مادی و طبیعی باشد و یا مربوط به علوم معنا و ماوراء‌الطبیعه. در این تعریف، قواعد روش علمی برای دستیابی به آن الزامی نیست و علم شامل مجموعه‌ای از آگاهی‌ها، دانش‌ها و معلوماتی است که انسان توانسته از طریق روش‌های گوناگون تا به امروز به آن‌ها آگاهی پیدا کند. اصطلاحاتی چون علم اخلاق، علم حدیث

و علم ریاضیات نشان دهنده کاربرد این معنا از علم هستند. در مقابل، مفهوم علم به طور خاص وجود دارد که معادل واژه انگلیسی Science است که از ریشه لاتینی «ساینتیا» به معنای دانستن گرفته شده است و متناظر با آن بخشی از دانش بشری است که از طریق روش‌های تجربی حاصل شده است و قواعد علوم تجربی بر آن حاکم است. (همان) حاصل اینکه گاهی «علم» به معنای خاص علوم تجربی اطلاق می‌شود. بنابراین، به دانش‌هایی که با روش تجربی به دست نیامده باشد، «علم» اطلاق نمی‌شود. با این حال، در کاربرد عامیانه، به هر نوع دانشی که انسان درباره مسائل مختلف به دست می‌آورد، «علم» اطلاق می‌شود. نهایتاً، به تعبیر ارسطو، علم باید قابل دفاع و توجیه منطقی و عقلی باشد. بنابراین، گزاره‌هایی که توجیه عقلانی و منطقی ندارند، علم نیستند.

۳. یک پرسش

همان طور که در مقدمه گفتیم، ما در صدد نگاه بروندینی به مسئله نیستیم، بلکه می‌خواهیم نگاه درون‌دینی داشته باشیم. حال با مراجعه به آیات و روایات، پرسشی اساسی ایجاد می‌شود: علمی که در آیات و روایات به صورت زیاد مورد تأکید واقع شده، چیست؟ در فرهنگ دینی چه نوع گزاره‌هایی «علم» تلقی شده است؟ آیا علمی که قرآن از آن یاد می‌کند، همان دانشی است که با روش تجربی به دست آمده و تمام اعتبارش از تجربه است؟ آیا علمی که در آموزه‌های دینی به آن تأکید شده، همان اصطلاح عامیانه علم است؟

۴. علم سکولار

اندیشه جدایی دین از عرصه‌های اجتماعی و دنیوی و اختصاص آن به ساحت فردی و اخروی، حاصل مکتبی است که به اصطلاح سکولاریسم^۱ نام گرفته است. این تفکر دست به هر امر آسمانی بزند، آن را زمینی می‌کند؛ اخلاق سکولار، اقتصاد سکولار، سیاست

1. Secularism

سکولار، علم سکولار و ... از شاخه‌های مهم سکولاریسم هستند که تماماً رنگ و لعاب دنیایی دارند. علوم انسانی سکولار این گونه تعریف شده است:

«علوم انسانی سکولار علومی هستند که وضع خاصی در دنیا را مقصود بالاصله گرفته‌اند». (معین‌زاده، ۱۳۹۰: ۲۰)

مقصود و هدف اصلی علوم سکولار، چیزی بیش از تأثیر دنیایی علوم نیست. در نتیجه، علم سکولار یعنی علمی که هدف اصلی آن تأمین مصالح دنیوی است که دیگر مصالح معنوی و اخروی در آن جایی ندارد.

۵. قداست‌زدایی از علم

دکتر سید حسین نصر با تأکید بر سنت‌گرایی، اشتباه اساسی غرب را در کارهایی می‌داند که به جدایی معنویت از دانش منجر شده است. وی در بیان انگیزه نگارش کتاب «معرفت و معنویت»، چنین نوشتہ است:

نظم این بود که به‌جای آنکه نقش یک متفکر غربی درجه دوم را بازی کنم، بکوشم تا پاسخ راستین تفکر سنتی مشرق زمین را نسبت به آن اشتباهات اساسی غرب که بالاخره منجر به جدایی دانش از معنویت شد، بیان کنم. (نصر، ۱۳۸۰: ۹-۱۰)

امروزه قداست‌زدایی دامن‌گیر همه‌چیز شده است. علم سکولار محصول قداست‌زدایی از ساحت قدسی علم است. مؤلف کتاب «معرفت و معنویت» میان دو گونه عقل که در نهاد آدمی وجود دارد، فرق گذاشته و از یکی به «عقل استدلالی» و از دیگری به «عقل شهودی» تعبیر می‌کند. وی بر این باور است که نادیده گرفتن عقل شهودی چیزی جز معنویت‌زدایی از ساحت معرفت به همراه نمی‌آورد. وی در این باره چنین نوشتہ است:

«در دنیای متجدد، فرو کاستن عقل شهودی به عقل استدلالی و محدود کردن قوه عاقله به زیرکی و زرنگی، معرفت قدسی را غیر قابل دسترس و بی‌معنا می‌سازد». (نصر، ۱۳۸۰: ۳۳)

آنچه که متفکرینی چون آقای دکتر نصر به دنبال آن هستند، تأکید بر این نکته است که زمینی کردن علم و دانش، جلوی پیمودن راه پیشرفت حقیقی را بر روی انسان می‌بندد و از این جهت است که باید قداست آسمانی را از ساحت علم و دانش دور نساخت.

۶. ماهیت علم در قرآن

قرآن کتابی است که مطالب خود را در عین سادگی، بسیار دقیق بیان می‌کند. دأب و عادت مؤلفان بر این است که مباحث ماهوی و تصوری را بر مباحث تصدیقی مقدم می‌کنند، اما قرآن کتاب عادی و بشری نیست، بلکه کتابی خدایی است که هدایت را سرلوحه هدف خود قرار داده است. از این رو، باید انتظار داشت که خداوند متعال در آیه‌ای خاص، علم را تعریف کرده باشد، بلکه باید از لابه‌لای آیات و با در نظر گرفتن مجموعه قرآن، به ماهیت علم از منظر قرآن دست یافت. مثلاً قرآن در آیه‌ای می‌فرماید:

«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ»؛ (زمیر: ۹) بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

حال باید دید که قرآن چه چیزی را علم می‌داند؟ بدون شک، مخاطب قرآن کسی است که مفهوم علم را می‌داند، یا حداقل با مراجعه به آیات پیشین و پسین می‌تواند تشخیص دهد که قرآن چه چیزی را علم می‌داند. در غیر این صورت، اگر قرآن بر علم و دانش تأکید کند و ماهیت علم و دانش برای مخاطب هر چند با مراجعه به خود قرآن معلوم نشود، این مسئله با نور و مبین بودن قرآن منافات دارد.

آیا علمی که قرآن آن را تأکید می‌کند، مطلق علم و دانش است یا قرآن علم ویژه‌ای را مد نظر قرار داده است؟ برای پاسخ به این پرسش همان شیوه‌ای را به کار می‌گیریم که علامه طباطبائی در تفسیر قرآن پیموده است. علامه، روش تفسیر خود را بر «تفسیر قرآن به قرآن» بنا نهاده است. او معتقد است که قرآن برای همگان روشن است، به شرطی که با ادبیات عربی و اصول محاوره آشنا باشند. از اصلی‌ترین اصول محاوره این است که سخن یک گوینده را با سخنان پیشین و پسین وی معنا می‌کنند. اگر سخن گوینده‌ای از آغاز و

انجام سخن بریده شود، طبیعتاً معانی متفاوتی را که چه بسا منظور گوینده نیست در پی

خواهد داشت. حال با حفظ این مقدمه، آیه را به صورت کامل ذکر می‌کنیم:

«أَمْنٌ هُوَ قَاتِنٌ لِّأَنَاءِ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَ قَاتِنًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ (زمر: ۹) یا

کسی که در همه ساعات شب به عبادت مشغول است و در حال سجود و قیام، از عذاب آخرت می‌ترسد و به رحمت پروردگارش امیدوار است. بگو: آیا کسانی که می‌دانند، با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندان پند می‌پذیرند.

به نظرم آیه آنقدر گویاست که هر توضیحی در کنار آیه بی‌فایده می‌نماید. واقعاً شگفت‌انگیز است؛ علم در فرهنگ قرآن یعنی دانشی که سر از عبادت شبانه، سجده، قیام، خوف و رجا و ... درآورد. حال آیا لازم است که قرآن قبل از بیان نابرابری دانایان و نادانان، منظورش را از علم و دانش ترسیم کند؟! قرآن کتاب درسی و علمی نیست تا مطالبش را در قالب خشک منطقی ارائه کند، در این آیه، مباحث تصویری در ضمن مباحث تصدیقی روشن شده است. نتیجه اینکه اگر کسی از این آیه، فضیلت مطلق علم را برداشت کند، تفسیر به رأی کرده است.

در تأیید سخنان پیشین، فرمایش علامه طباطبایی را ذکر می‌کنیم. این مفسر گرانقدر ذیل «وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ ...» (روم: ۵۶) می‌فرماید:

«علم» در زبان قرآن عبارت است از یقین به خدا و آیات او. (طباطبایی، ۱۳۷۴)

ج ۱۶: ۳۰۹

علامه طباطبایی بر این باور است که قرآن، انسان‌ها را به علمی دعوت کرده که او را به حق و حقیقت برساند، در نتیجه علمی که انسان را از حق باز دارد، با جهل یکسان است. وی در این باره چنین نوشته است:

قرآن مجید در آیات بسیاری به تفکر در آیات آسمان و ستارگان و اختلافات عجیبی که در اوضاع آن‌ها پدید می‌آید و نظام متقنی که بر آن‌ها حکومت می‌کند، دعوت می‌کند. و به تفکر در آفرینش زمین و دریاهای و کوه‌ها و ... به تفکر در

آفرینش شگفت‌آور نبات و نظامی که در زندگی آنان جریان دارد ... به تفکر در خلقت خود انسان و اسرار و رموزی که در ساختمان وجودش نهفته و ... بدین ترتیب به تعلم علوم طبیعی و ریاضی و فلسفی و فنون ادبی و بالاخره همه علومی که در دسترس فکر انسانی است و تعلم آن‌ها به نفع جهان بشری و سعادت‌بخش جامعه انسانی می‌باشد، دعوت می‌کند. آری قرآن مجید به این علوم دعوت می‌کند به این شرط که به حق و حقیقت رهنمای قرار گیرند و جهان‌بینی حقیقی را که سرلوحه آن خداشناسی می‌باشد، در برداشته باشند. و گرنه علمی که انسان را سرگرم خود ساخته و از شناختن حق و حقیقت باز دارد، در قاموس قرآن مجید با جهل مرادف است. (طباطبایی، ۱۳۸۹: ۱۲۴-۱۲۵)

علامه در ادامه به آیه هفتم سوره روم استشهاد می‌کند. خداوند متعال در آن آیه می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ هُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُون»؛ آن‌ها فقط ظاهری از زندگی دنیا را می‌دانند، و از آخرت (و پایان کار) غافلند!

طبق این آیه، علمی که به همراه غفلت از آخرت باشد، علمی صوری و ظاهری است. آخر سر، علامه قرآن را معلم علومی چون کلام، اخلاق و فقه معرفی می‌کند: «قرآن کریم با ترغیباتی که به تعلم علوم مختلفه نموده، خود متصلی تعلیم یک دوره کامل از معارف الهیه و کلیات اخلاق و فقه اسلامی گردیده است». (همان)

۷. آثار علم در قرآن^(۱)

با نگاهی به آثاری که قرآن برای علم بیان می‌کند، می‌توان ماهیت علم را از منظر قرآن دریافت.

۱. کشف قوانین طبیعی:

«وَ قَدَرَهُ مَنَازِلٍ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السَّنِينَ وَ الْحِسَابَ»؛ (یونس: ۵) و برای آن [ماه] منزلگاه‌هایی مقدّر کرد، تا عدد سال‌ها و حساب (کارها) را بدانید.

۲. توحید ذاتی:

«فَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ أَنْدَادا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُون»؛ (بقره: ۲۲) بنابراین، برای خدا همتایانی قرار ندهید، در حالی که می‌دانید.

۳. عبادت و عبودیت:

«أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون»؛ (بقره: ۱۸۴) و روزه داشتن برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.

۴. توجه به آنچه نزد خداست:

«إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون»؛ (نحل: ۹۵) آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است اگر می‌دانستید.

۵. توحید در مالکیت خداوند:

«قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُون»؛ (مؤمنون: ۸۴) بگو: «زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیست؟ اگر شما می‌دانید».

۶. شناخت حق:

«وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّك»؛ (حج: ۵۴) و (نیز) هدف این بود که آگاهان بدانند این حقی است از سوی پروردگار.

۷. درک حقیقت دنیا و آخرت:

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوּ وَلَعْبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهُيَ الْحَيَاةُ الْمُوْنَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُون»؛ (عنکبوت: ۶۴) این زندگی دنیا چیزی جز سرگرمی و بازی نیست و زندگی واقعی سرای آخرت است، اگر می‌دانستند!

۸. درک ارزش و عظمت خویشتن:

«وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفَسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُون»؛ (بقره: ۱۰۲) و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!

۹. خشوع:

«إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِ الْعُلَمَاءُ»؛ (فاطر: ۲۸) (آری) حقیقت چنین است: از میان بندگان خدا، تنها دانشمندان از او می‌ترسند.

۱۰. امید به رحمت پروردگار:

«أَمَنْ هُوَ قَانِتُ ءَانَاءَ الْيَلِ سَاجِدا وَ قَائِماً يَحْذِرُ الْآخِرَةَ وَ يَرْجُوا رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُون». (زمر: ۹)

۱۱. تواضع و بلندمرتبگی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا فِي الْمَجَالِسِ فَافْسُحُوا يَفْسَحَ اللَّهُ لَكُمْ وَ إِذَا قِيلَ انْشُرُوا فَانْشُرُوا يَرْفَعَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ»؛ (مجادله: ۱۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازهواردها جا دهید)»، وسعت بخشید، خداوند (بهشت را) برای شما وسعت می‌بخشد و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید. اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد.

این موارد، آثار و ثمرات علمی هستند که با طرح جامع شناخت قرآنی حاصل می‌شود و چنان‌که روشن است همه جلوه‌های کمال انسانی را می‌نمایاند و حکایت‌گر حیات حقیقی هستند. در نتیجه علمی که قرآن آن را طرح می‌کند، علمی عادی نیست، بلکه معرفتی است که آثار معنوی به همراه دارد.

۸. علم یعنی کلام، فقه و اخلاق

درباره چیستی علم روایت جالبی وجود دارد که نظر برخی از متفکران و اندیشمندان را به خود جلب کرده است. امام خمینی(ره) از جمله دانشمندانی است که به نقل و تفسیر روایت مزبور همت گماشته است. یکی از چهل روایتی که حضرت امام خمینی(ره) در کتاب چهل حدیث آن را شرح کرده است، همین روایت است. ما ابتدا آن روایت را نقل

و سپس مطالبی را که حضرت امام درباره این روایت بیان کرده‌اند را ذکر می‌کنیم:

دَخَلَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَهُ قَدْ أَطَافُوا بِرُجُلٍ فَقَالَ مَا هَذَا فَقَيْلَ عَلَّامُهُ فَقَالَ وَمَا الْعَلَّامُهُ فَقَالُوا لَهُ أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعَهَا وَ أَيَّامِ

الْجَاهِلَيْهِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّهِ قَالَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَدَّاقَةَ عِلْمٍ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهَلَهُ وَ لَا يَفْعَعُ
مَنْ عَلِمَهُ ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَدَّاقَةَ الْعِلْمِ ثَلَاثَهُ آيَهُ مُحْكَمَهُ أَوْ فَرِيضَهُ عَادِلَهُ أَوْ سُنَّهُ قَائِمَهُ
وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ. (کلینی، ۱۳۶۵، ج: ۱: ۳۲) روزی پیامبر وارد مسجد شده و
جمعی را دیدند که اطراف مردی نشسته‌اند. فرمودند: او کیست؟ گفته شد: کسی
است که علم زیادی دارد و داناترین مردم به نسبه‌های عرب و اتفاقات رخ داده
در میان اعراب و داناترین آن‌ها به وقایع جاهلی و اشعار عربی است. پیامبر فرمود:
این علمی است که اگر کسی آن را نداند ضرر نکرده است و به کسی که بداند
هم سودی نمی‌رساند، همانا علم بر سه قسم است: آیه محکمه یا فریضه عادله یا
سنت قائمه، و غیر آن اضافه است.

در این روایت پیامبر گرامی اسلام با واژه «انما» که بیانگر حصر است، ماهیت علم را
بیان می‌کنند. آن دانشی که حقیقتاً می‌توان به آن علم اطلاق کرد، علمی است که پیامبر
آن را با تعبیر «آیه محکمه»، «فریضه عادله» و «سنت قائمه» یاد کرده است. قرینه دومی
که می‌توان آن را در روند بیان ماهیت علم دانست، تعبیر به «و ما خلاهن فضل» است.
طبق بیان نورانی پیامبر، علم فقط به سه علم مزبور اطلاق می‌شود و مابقی، علم نیستند.
حال باید دید که این سه علم کدامند؟ حضرت امام خمینی(ره) تطبیق این سه کلمه
می‌فرمایند:

بدان که آیه محکمه عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه.
و فریضه عادله عبارت است از علم اخلاق و تصفیه قلوب. و سنت قائمه عبارت
است از علم ظاهر و علوم آداب قالبیه. (۱۳۸۸: ۳۹۱)

پس سه علمی که پیامبر آن را علم می‌دانند عبارتند از: ۱. کلام، ۲. اخلاق و ۳. فقه.
توضیح اینکه تحصیل این سه علم برای انسان لازم و ضروری است:

۱. علمی که مربوط به هستها و نیست‌های است. انسان باید نسبت به خدا، قیامت،
پیامبر و مجموعه اصول دین علم داشته باشد. همه انسان‌ها موظفند در حد اجمال
خداشناسی، پیامبرشناسی، امام‌شناسی و قیامت‌شناسی داشته باشند. علم اصول

دین که اصطلاحاً کلام نامیده می‌شود، اولین علمی است که انسان‌ها به تحصیل آن موظف هستند.

۲. علمی که مربوط به بایدھا و نبایدھاست. بایدھا و نبایدھا که شکل قانون دارند، دو دسته هستند. دسته‌ای قوانینی است که مربوط به صفات باطنی انسان است. این گونه بایدھا و نبایدھا را اخلاق می‌گویند. دسته دیگر مربوط به افعال ظاهری انسان‌هاست که توضیحش در ذیل ذکر می‌شود.
۳. دسته سوم، علمی است که به بایدھا و نبایدھایی که مربوط به ظاهر انسان است، اختصاص دارد. نام این علم، فقه است.

۹. تکلیف سایر علوم

حال که تنها «دانش‌های اسلامی» شائیت نام علم را دارا هستند، پس تکلیف سایر علوم چیست؟ آیا علوم مهمی مثل پزشکی را می‌توان به این سادگی از جرگه علم بودن خارج ساخت؟! امام خمینی(ره) چنین پاسخ داده است که بسیاری از علوم متداول را می‌توان در ذیل یکی از علوم سه‌گانه قرار داد. اگر به موضوعات علوم مختلف به دیده آیه و نشانه خدا بنگریم، آن علم را می‌توان زیرمجموعه‌ای از علم کلام دانست. یا اگر علمی را به عنوان وظیفه‌ای الهی نگاه کرد، از زیرمجموعه‌های علم فقه یا اخلاق حواهد بود. به عبارت دیگر، هدفی که جوینده علم از علم دارد، در ماهیت علم دخیل است. اسلام، دانشی را علم می‌داند که جهتی توحیدی داشته باشد. مثلاً، دستیابی به «اتم» اگر برای ضرر رساندن به بشریت و بانیات شوم شیطانی همراه باشد، علم نیست، جهل است؛ اگر با نیت پاک خدایی و برای سودرسانی به بشریت باشد، علم است؛ و اگر به خودی خود و بدون سود و زیان به آن نگاه شود، اتلاف عمر است. عبارت حضرت امام خمینی(ره) در این باره چنین است:

بدان که بسیاری از علوم است که بر تقدیری داخل یکی از اقسام ثلاثة است، مثل علم طب و تشریح و نجوم و هیئت و امثال آن، در صورتی که نظر آیت و

علامت به سوی آنها داشته باشیم، و علم تاریخ و امثال آن، در صورتی که با نظر عبرت به آنها مراجعه کنیم، پس آنها داخل شوند در آیه محکمه که به واسطه آنها علم به الله یا علم به معاد حاصل یا تقویت شود. و گاه شود که تحصیل آنها داخل در فریضه عادله و گاه داخل در سنت قائمه شود.

و اما اگر تحصیل آنها برای خود آنها یا استفادات دیگری باشد، پس اگر ما را از علوم آخرت منصرف نمودند، به واسطه این انصراف بالعرض مذموم شوند، و الا ضرر و نفعی ندارند.

پس کلیه علوم تقسیم شوند به سه قسمت:

یکی آنکه، نافع به حال انسان است، به حسب احوال نشأت دیگر که غایت خلق، وصول به آن است. این قسمت همان است که جناب ختمی مرتبت علم دانسته و آن را به سه قسم تقسیم فرمودند.

دیگر آن قسم که ضرر می‌رساند به حال انسان و او را از وظایف لازمه خود منصرف می‌کند و این مورد از علوم مذمومه است که نباید انسان پیرامون آنها گردد، مثل علم سحر، شعبدہ، کیمیا و امثال آن.

قسم سوم، آنکه ضرر و نفعی ندارد، مثل آنکه فضول اوقات را انسان به واسطه تفریح، صرف بعضی از آنها کند، مثل حساب و هندسه و هیئت و امثال آن. این قسمت از علوم را اگر انسان بتواند تطبیق با یکی از علوم ثالثه کند خیلی بهتر است و الا حتی الامکان اشتغال پیدا نکردن به آنها خوب است؛ زیرا انسان عاقل پس از آنکه فهمید با این عمرهای کوتاه و وقت کم و موانع و حوادث بسیار نمی‌تواند جامع جمیع علوم و حائز همه فضایل شود، باید فکر کند که در میان علوم، کدام یک به حال او نافع تر است و خود را به آن مشغول کند و به تکمیل آن همت گمارد. البته در بین علوم، آنچه که به حال حیات ابدی و زندگانی جاویدان انسان نافع است، بهتر از همه و مهم‌تر از جمیع آن‌هاست؛ آن، علمی است که انبیا علیهم السلام و اولیا، امر و ترغیب به آن کرده‌اند و آن عبارت از علوم

ثلاثه است، چنان‌که ذکر شد. (خمینی، ۱۳۸۸: ۳۹۶)

از نظر حضرت امام، روایت، کلیه دانش‌ها را به سه قسمت تقسیم کرده است:

۱. علومی که شأنیت علم بودن را دارا هستند؛ مثل علم کلام، اخلاق و فقه و تمامی علومی که بشر به آن نیازمند است، به شرطی که تحت یکی از سه علم مزبور جای گیرند.

۲. علومی که شأنیت علم بودن را ندارند و بیشتر از اینکه علم باشند، جهل هستند و نباید تحصیل شوند؛ مانند سحر و علومی که به ضرر بشریت تمام می‌شود.

۳. علومی که شأنیت علم بودن را ندارند و به تعبیر پیامبر چیزی اضافه و زائد هستند، به‌طوری که بود و نبودشان فرقی به حال بشریت ندارد. تحصیل این علوم به شرطی خوب است که تحت یکی از سه علم مزبور قرار گیرند و الا بهتر است تحصیل نشوند.

۱۰. علوم انسانی اسلامی یا علوم مسلمانان

پیشینه مطرح شدن مقوله «علوم انسانی اسلامی» در جامعه ایرانی به دهه‌های ۴۰ و ۵۰ شمسی و دوران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی باز می‌گردد، اما با پیروزی انقلاب اسلامی و به حوزه سیاسی و اجتماعی آمدن «دین»، این بحث جان تازه‌ای گرفت. در همان سال‌ها، عبدالکریم سروش در مصاحبه‌های مطبوعاتی و سخنرانی‌های دانشگاهی، دیدگاه خود را درباره علوم انسانی و علوم انسانی اسلامی عرضه کرد. پس از این، در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ نیز او به مناسبت‌ها و اقتضایات گوناگون، به این بحث نظر افکند و درباره آن سخن گفت. (جمشیدی، ۱۳۸۹: ۱)

عبدالکریم سروش معتقد است که «علوم انسانی» از آن جهت که «علم» به شمار می‌آیند، متکی بر «روش تجربی» است و نمی‌توان روش دیگری را در آن به کار بست. او در یکی از آثارش تصريح می‌کند که هدف علوم انسانی، اکتشاف نظم‌های عینی و تجربی برای رفتارهای انسان است:

«علوم انسانی، علومی هستند که رفتارهای جمعی و فردی و ارادی و غیراداری و آگاهانه و ناآگاهانه انسان را به قالب نظم‌های تجربه‌پذیر می‌ریزند». (سروش، ۱۳۷۴: ۲۴)

وی در انتقاد به فلسفه اسلامی می‌گوید:

فلسفه اسلامی، اصطلاح جدیدی است که در صد سال اخیر از سوی غربی‌ها روی فلسفه‌ای که از سوی فیلسوفان مسلمان طرح شده گذاشته شده است. درست‌تر این است که ما به جای «فلسفه اسلامی» از عبارت «فلسفه مسلمانان» استفاده کنیم که همین نیز جای احتیاط دارد، چون اصول این فلسفه نیز از یونانی‌ها گرفته شده است. (سروش، مهر ۱۳۸۵: ۱)

در پاسخ به این انتقاد، مبنای خود را در ماهیت علم از نظر دین اسلام خاطرنشان می‌سازیم. بنا بر تعریف اسلام از علم، «اسلامی، معنوی و توحیدی بودن»، جزو عناصر سازنده ماهیت علم است، به‌گونه‌ای که اگر این «قداست و معنویتِ توحیدی» از علم جدا شد، جز لاشه‌ای به نام جهل و نادانی باقی نخواهد ماند. پس آنچه شائینت نام علم را داراست، حتماً باید اسلامی باشد، هر چند به مانند علم پزشکی حتی با در نظر گرفتن مبانی توحیدی نیز «علم اسلامی» اطلاق نشود؛ چرا که کاربرد کلمه‌ای در بین انسان‌ها اثباتاً چیزی است، و واقعیت امر ثبوتًا چیزی دیگر.

تابه حال به این نتیجه رسیدیم که علم در فرهنگ اسلام به علومی خاص و با جهت‌گیری ویژه‌ای اطلاق شده است. حال نوبت این است که ماهیت انسان از منظر اسلام را مورد بحث و بررسی قرار دهیم.

بخش دوم: ماهیت انسان

۱. اهمیت تعریف انسان

خدا، انسان و جهان، سه محور اساسی اندیشه بشری است که در طول تاریخ و در همه

جوابع پرسش‌های مهم، اندیشه‌سوز و اندیشه‌ساز درباره آن‌ها طرح شده و همه تلاش فکری انسان، متوجه این سه کانون و یافتن پاسخ‌های درست به آن‌هاست. در این میان، شناخت انسان اهمیت ویژه‌ای دارد و دانشمندان فراوانی را در رشته‌های علمی مختلف به خود مشغول ساخته است. در آموزه‌های ادیان آسمانی، به‌ویژه اسلام، پس از خدا، «انسان» اساسی‌ترین محور به‌شمار آمده و آفرینش جهان، فرستادن پیامبران و کتاب‌های آسمانی، برای رسیدن او به سعادت نهایی‌اش صورت گرفته است. (صبح، ۱۳۸۹: ۲۱)

۲. تعریف انسان

در تعریف اصطلاحی انسان که ناظر به واکاوی ماهیت او است، سه دیدگاه وجود دارد:

۱. انسان، حیوان تکامل یافته: براساس این تعریف، انسان همان میمون تکامل یافته است که ساختار ظاهری و فکری او در طول سالیان متمادی در پی اصل هماهنگ‌سازی با محیط طبیعی تغییر کرده و به صورت کنونی درآمده است.

این تحلیل مبنی بر نظریه «ترانسفورمیسم» است که از سوی داروین ارائه شد. داروین با مطالعه فسیل‌های بسیاری دریافت که بسیاری از گونه‌های جانوری که در سال‌های دور بر روی زمین زندگی می‌کردند، هم‌اکنون منقرض شده‌اند. داروین بر این عقیده بود که افرادی از جانوران که برای به دست آوردن مؤلفه‌های حیات، توانایی کمتری دارند، از بین می‌روند و قوی‌ترها باقی می‌مانند. این روش که «انتخاب طبیعی»^۱ نام دارد به موجودات این امکان را می‌دهد که ویژگی‌های ممتاز را حفظ و ویژگی‌های نامطلوب را از دست بدهند.

براساس نظریه داروین، انسان موجود تکامل یافته‌ای است که توانست باقی بماند. بدین ترتیب، تمام اختلافات اساسی بین انسان و حیوانات نفی می‌شود و او انسان را نوع تکامل یافته‌ای از حیوانات ناقص‌تر می‌داند.

۲. انسان، حیوانی ناطق: فلاسفه و همه کسانی که تحت تأثیر مشرب عقلانی قرار

1. natural selection

دارند، انسان را «حیوان ناطق» تعریف کرده‌اند. حیوان در این تعریف مترادف است با واژه فارسی «جاندار» و ناطق در این تعریف به معنای اندیشمند است. طبق این تعریف، انسان، جانداری اندیشمند است. جاندار، جنس انسان و اندیشمند، فصل انسان است. به عبارت روشن‌تر، با آمدن قید «حیوان»، انسان از مرتبه جماد و نبات فراتر رفته و جزو حیوانات قرار می‌گیرد و با آمدن قید «ناطق»، از مرتبه حیوان فراتر می‌رود و دارای مرتبه وجودی مختص به خود می‌شود.

۳. انسان، حی متاله: مفسر فرزانه قرآن، آیت الله جوادی آملی، از انسان تعریف دیگری ارائه و او را «حی متاله» معرفی کرده است. ایشان معتقد است تعریف فلاسفه، هویت جامعی از انسان ارائه نمی‌کند و آنچه از قرآن و متون دینی به دست می‌آید، آن است که باید انسان را موجودی دارای حیات و الهی دانست که به‌سوی خداوند گرایش دارد. (نصیری، ۱۳۹۰: ۱) آیت الله جوادی آملی، تعریف قرآنی انسان را چنین تبیین کرده است: در علوم بشری، از انسان به «حیوان ناطق» یاد می‌شود و آنان که آدمی را تنها به ظاهر می‌شناسند، او را موجود زنده‌ای می‌دانند که از حیث حیات با دیگر جانوران مشترک و از جهت نطق و سخنگویی از آن‌ها متمایز است، اما در فرهنگ قرآن کریم، نه آن قدر مشترک و نه این فصل ممیز، هیچ‌یک به رسمیت شناخته نشده است.

از نگاه قرآن کریم، غیر از حیات گیاهی، حیوانی و انسانی مصطلح که در تعریف حیوان ناطق آمده است، به فصل الفصول دیگری هم نیاز است تا کسی در فرهنگ قرآن «انسان» به‌شمار آید. در نهایت، آنچه به عنوان جنس و فصل انسان از قرآن به‌دست می‌آید، تعبیر «حی متاله» است. (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۱۰۳)

۳. تأثیر انسان‌شناسی در علوم انسانی

با صرف نظر از میزان صحت و سقم تعاریف یاد شده و میزان کارایی آن‌ها در ارائه تصویری جامع از انسان، باید به این نکته اذعان کرد که کارکرد علوم انسانی در دنیای مدرنیته به‌خوبی نشان می‌دهد که دانشمندان علوم انسانی در مقام عمل، همان تعریف

داروین از انسان را باور دارند؛ یعنی او را حیوان رشد یافته می‌دانند که باید به نیازهای حیوانی او به درستی پاسخ داده شود. (نصیری، ۱۳۹۰: ۱)

سمت و سوی مباحث علوم انسانی با مشخص شدن ماهیت انسان تغییر اساسی می‌یابد. اگر انسان را موجودی یک بُعدی بدانیم و او را تماماً مادی تلقی کنیم، طبیعتاً این مبنای علوم انسانی تأثیر خواهد گذاشت. استاد مصباح در این زمینه می‌فرماید:

تعیین قلمرو و سوگیری علوم انسانی و تحقیقات اجتماعی با پاره‌ای از مباحث انسان‌شناسی پیوندی ناگسستنی دارد. برای مثال، اگر در انسان‌شناسی روح مجرد انسان را یک سره منکر شویم، یا پایان زندگانی این جهانی هر انسان را به معنای پایان یافتن و نیست شدن وی بدانیم، در بررسی پدیده‌های انسانی و تحقیقات اجتماعی، کلیه موضوعات معنوی، ماورایی و امور مربوط با جهان پس از مرگ انسان و تأثیر و تأثر آن با زندگی این جهانی او نادیده گرفته می‌شود؛ همه پدیده‌های انسانی، تحلیل و تبیین صرفاً مادی می‌یابند و تحقیقات انسانی به سوی ابعاد مادی انسان سوگیری می‌کند.

اما اگر روح به منزله عنصر اصلی سازنده هویت انسان مطرح باشد، هم جهت تحقیقات به سوی ابعاد غیرمادی و عناصر ماورایی مؤثر در زندگی انسان و تأثیر و تأثر روح و بدن خواهد بود، و هم نوعی تبیین غیرمادی یا آمیخته‌ای از مادی و غیرمادی در علوم انسانی مطرح خواهد شد. (مصطفی، ۱۳۸۹: ۲۶)

۴. اصالت روح در انسان

با دخیل دانستن امور فراتطبیعی در ماهیت انسان، معلوم می‌شود که انسان موجودی مرکب از جان و تن است. او، یگانه مخلوقی است که از دو مایه گوناگون وجودی، هستی می‌یابد. از سویی، طبیعتی خاموش و بی‌جان دارد:

«إِنِّي خالقُ بَشْرًا مِنْ طِينٍ»؛ (ص: ۷۱) من بشری را از گل می‌آفرینم.
و از دیگر سو، روحی بالنده و حیات بخش:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي»؛ (ص: ٧٢) چون تمامش کردم و در آن از

روح خود دمیدم. (حسینی، ١٣٧٨: ٦٧)

اما آیا هر یک از ابعاد مادی و روحی در وجود انسان به صورت یکسان و مساوی حضور دارند، یا یکی از این دو، اصل و دیگری فرع است؟ آیت الله جوادی در این باره می‌فرماید:

در قرآن کریم، دو جنبه طبیعی و فراتطبیعی انسان تشریح شده است؛ اما نه به این معنا که انسان، دارای دو حقیقت همسان و مساوی است، بلکه براساس روایاتی که اصل انسان را جان او می‌داند: «أَصْلُ الْإِنْسَانِ لُبُّهُ» (صدق، ١٤١٠: ٢٤٠)، انسان تنها یک حقیقت دارد و این حقیقت یگانه، دارای یک اصل و یک فرع است. اصل او روح الهی و فرع او که همواره پیرو آن اصل است، بدن او است. (جوادی آملی، ١٣٨٩: ١٣٩)

۵. مبانی انسان شناختی قرآن کریم^(۲)

مبانی انسان شناختی قرآن کریم، خود موضوعات زیادی را در بر دارد که هر یک از آن‌ها تحلیلی مبسوط را می‌طلبد؛ لیکن از آنجایی که ما در صدد رسیدن به ماهیت قرآنی انسان هستیم، فقط به اجمال مبانی مزبور را ذکر می‌کنیم.

۱. جانشینی بی‌همتا

انسان از دیدگاه قرآن تنها جانشین خدا در زمین است. خداوند متعال در این باره می‌فرماید:

«إِنَّى جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ (بقره: ٣٠) من در زمین، جانشینی [= نماینده‌ای] قرار خواهم داد.

۲. اراده و اختیار انسانی

نخستین بُعد روحی انسان که اهمیت زیادی در تبیین ماهیت انسان دارد، اراده و توان

گزینش انسان است. در علوم انسانی متداول که براساس حس و تجربه پی‌ریزی شده است، با انسانی روبه‌رو هستیم که یا مقهور وراثت‌ها و غرایز درونی است، یا جامعه، فرهنگ، تاریخ وغیره که همگی اموری بیرونی هستند، او را مجبور می‌سازند. گویا انسان نگون‌بخت، آبی است که اگر صد درجه حرارت یافت، حتماً اثر جوشش در آن ظاهر خواهد شد. ولی واقعیت امر این است که قدرت انتخاب و اختیار انسان واکنش‌های او را در برابر کنش‌های گوناگون غیر قابل پیش‌بینی می‌کند. مثلاً عکس‌العمل یک گربه در مواجهه با دیدن گوشت کاملاً قابل پیش‌بینی است. حیوان مزبور به حکم غریزه‌اش با جهشی سریع آن را به دندان خواهد گرفت، اما آیا همین قانون را می‌توان درباره انسان، صادق دانست؟ آیا همه انسان‌ها مقهور غرایزشان هستند؟

در مورد رفتار انسان، نمی‌توان براساس وراثت یا عوامل طبیعی دیگر پیش‌بینی قطعی کرد. تنها می‌توان آمار گرفت که مثلاً اکثر انسان‌ها در برابر فلاں غریزه چه واکنشی دارند، اما آیا اگر انسانی تربیت دینی، یا اراده مسلط بر نفس یافت، در دایره این تجربه مورد محاسبه واقع است و سرانجام ما خود می‌توانیم تجربه کنیم که گاه به رغم خواستن بسیار، از انجام کاری خویشتنداری کنیم؟ در داستان حضرت یوسف اجزای علت تامه، قریب به تمامیت بود، اما نورانیت و پاکی و به تعبیر خدا «برهان خدادادی» [که نمی‌دانیم حقیقت آن چیست، ولی به هر حال نورانیتی از سنخ علم است] موجب خودداری او شد. (سبحانی، ۱۳۶۸: ۲۲۷)

قرآن در آیاتی چند به موهبت اراده و اختیار انسان اشاره کرده است:

«وَ قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلِيُؤْمِنْ وَ مَنْ شَاءَ فَلِيَكُفِرْ»؛ (کهف: ۲۹) بگو: این حق است از سوی پروردگار تان هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد (و این حقیقت را پذیرا شود) و هر کس می‌خواهد کافر گردد.

اراده‌ای که سرنوشت او و دیگران را رقم زده و زمینه تغییر سرنوشت الهی است: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَ لَهُ»؛ (رعد: ۱۱) (اما) خداوند سرنوشت هیچ قوم (و ملتی) را تغییر نمی‌دهد مگر آنکه

آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند. هنگامی که خدا اراده سوئی به قومی (به خاطر اعمالشان) کند، هیچ چیز مانع آن نخواهد شد.

و در جایی دیگر می‌فرماید:

ذلک بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنفُسِهِمْ (انفال: ۵۳) این، به خاطر آن است که خداوند، هیچ نعمتی را که به گروهی داده، تغییر نمی‌دهد؛ جز آنکه آن‌ها خودشان را تغییر دهنند.

انسان در دوراهی الهی و شیطانی قرار دارد:

«وَهَدِينَاهُ النَّجَدِينِ»؛ (بلد: ۱۰) و او را به راه خیر و شر هدایت کردیم.

یا اینکه حیات نایدار را بر می‌گزیند و طغیانگری را پیشه خویش می‌سازند: «فَأَمَّا مَنْ طَغَى. وَإِثْرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا . فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى»؛ (نازعات: ۳۹-۳۷) اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته، مسلماً دوزخ جایگاه او است!

یا حیات پایدار را انتخاب کرده و خوف از خدا را توشه راهش می‌سازند: وَ أَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى . فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَى (نازعات: ۴۱-۴۰) و آن کس که از مقام پروردگارش ترسان باشد و نفس را از هوی باز دارد، قطعاً بهشت جایگاه او است. تابشی از لطف آن، بهشت مخلد و سایه‌ای از قهر این، جحیم مقعر است.

۳. ایمان و فطرت توحیدی

انسان مختار، مزین و آراسته به ایمان و فطرت توحیدی است؛ فطرتی که از روز «الست» در وجود او نهاده شده است:

«وَإِذَا أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتُهُمْ وَأَشَهَدَهُمْ عَلَى أَنفُسِهِمْ إِلَّا سُتُّ بِرِّبِّكُمْ قَالُوا بَلِى شَهِدْنَا»؛ (اعراف: ۱۷۲) و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم، ذریه آن‌ها را برگرفت و آن‌ها را گواه بر خویشتن

ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «چرا، گواهی می‌دهیم.»

فطرتی که در وجود تمام انسان‌ها به ودیعه نهاده شده است:

«فِطْرَةُ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا»؛ (روم: ۳۰) این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده.

طبق آیات قرآن، خط ایمان را خداوند متعال در روح و جان مؤمنان نگاشته است: «أُولئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَ أَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِّنْهُ»؛ (مجادله: ۲۲) خدا ایمان را بر صفحه دل‌هایشان نوشته و با روحی از ناحیه خودش آن‌ها را تقویت فرموده است.

۴. آگاهی و اندیشه بشری

از عناصر سازنده انسان «آگاهی و اندیشه» است:

«خَلَقَ الْإِنْسَانَ عَلَمَهُ الْبَيَانَ»؛ (رحمن: ۴-۳) انسان را آفرید، * و به او بیان را آموخت.

«بیان»، دریچه بیرونی انسان به دنیای درونی و پر تلاطم اندیشه انسانی خود است و «قلم» نیز نمودار دیگری از تراویش فضا و میدان تفکر و تعقل بشری: «الَّذِي عَلَمَ بِالْقلمِ»؛ (علق: ۴) همان کسی که به‌وسیله قلم تعلیم نمود انسان، یگانه مخلوقی است که به قدرت خدایی، بستر و جایگاه اسمای الهی در نهاد او گذارده شده:

«وَ عَلَمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا»؛ (بقره: ۳۱) سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نام‌گذاری موجودات] را همگی به آدم آموخت.

و در این ظرفیت خاص و توان ویژه علمی، حتی فرشتگان الهی نیز با او شریک نیستند: «ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلائِكَه فَقَالَ أَنِيُّونِي بِأَسْمَاءٍ هُؤُلَاءِ إِنْ كُتْتُمْ صَادِقِينَ . قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . قَالَ يَادُمْ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ أَعْلَمُ مَا تُبَدُّونَ وَ مَا كُتْتُمْ تَكْتُمُونَ»؛ (بقره: ۳۱-۳۳) بعد آن‌ها را به فرشتگان عرضه داشت

و فرمود: «اگر راست می‌گویید، اسامی این‌ها را به من خبر دهید!». فرشتگان عرض کردند: «منزه‌ی تو! ما چیزی جز آن‌چه به ما تعلیم داده‌ای، نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی!». فرمود: «ای آدم! آنان را از اسامی (و اسرار) این موجودات آگاه کن!» هنگامی که آنان را آگاه کرد، خداوند فرمود: «آیا به شما نگفتم که من، غیب آسمان‌ها و زمین را می‌دانم؟ و نیز می‌دانم آنچه را شما آشکار می‌کنید، و آنچه را پنهان می‌داشتید!»

و البته پس از این، مسجدود ملائک: «وَإِذْ قُلْنَا لِلملائِكَةِ اسْجُدُوا لِأَدَمَ فَسَجَدُوا؛ (بقره: ٣٤) و (یاد کن) هنگامی را که به فرشتگان گفتیم: «برای آدم سجده و خضوع کنید!» این تعلیم الهی همان گوهر پیدا و پنهانی است که گمشده همیشگی انسان نیز بوده است.

انسان، برخوردار از توان نظاره بر جهان و هستی پیرامون خویش است؛ زیرا: «أَوَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلْكُوتِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ؟»؛ (اعراف: ۱۸۵) آیا در حکومت و نظام آسمان‌ها و زمین، و آنچه خدا آفریده است، (از روی دقت و عبرت) نظر نیفکندند؟

و به تعبیر شاعر:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت کردگار
(سعدي)

تلاش انسان بر آگاهی و حرکت عقلانی، راهی است به سمت هویدا شدن حق و باطل: «فَبَشَّرْ عَبَاد . الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَبَعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ»؛ (زمرا: ۱۷-۱۸) پس بندگان مرا بشارت ده! همان کسانی که سخنان را می‌شنوند و از نیکوترين آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده، و آن‌ها خردمندانند.

انسان، موجودی است که باید به نظام آفرینش نظر اندازد و از این رهگذر، به شناسایی

راز وجودی خود مبادرت ورزد:

«وَ فِي الْأَرْضِ آيَاتٌ لِّلْمُوقِنِينَ وَ فِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلَا تُبْصِرُونَ؟» (ذاريات: ۲۰-۲۱) و در زمین آیاتی برای جویندگان یقین است، و در وجود خود شما (نیز آیاتی است) آیا نمی‌بینید؟!

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ»؛ (فصلت: ۵۳) بهزودی نشانهای خود را در اطراف جهان و در درون جانشان به آن‌ها نشان می‌دهیم تا برای آنان آشکار گردد که او حق است.

انسان نه با نفس خود ناشناخت:

«بَلِ الْأَنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ . وَ لَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ»؛ (قیامه: ۱۴-۱۵) بلکه انسان خودش از وضع خود آگاه است، (هر چند (در ظاهر) برای خود عذرها بی بتراسد. و نه بدون آن به شناخت خدای خود دست می‌یابد: «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ»؛ (آمدی، ۱۳۶۶: ۲۳۲) هر کس خود را شناخت، پروردگارش را نیز بشناسد.

نشناختن و فراموشی نفس انسانی برابر با فراموشی پروردگار است و نخستین رهاوید از یاد بردن خدا نیز جز فراموشی نفس نخواهد بود: «وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَإِنَّهُمْ أَنفَسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»؛ (حشر: ۱۹) و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آن‌ها فاسقانند.

تفکر و تعقل، اساس انسانیت است. حضرت علی(علیه السلام) می‌فرماید: «الْأَنْسَانُ بِعْقَلِهِ»؛ (آمدی، ۱۳۶۶: ۴۹) انسان به عقلش است.

ای برادر تو همه اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای (مولوی)

۵. رفتار و اعمال

جنبه دیگری از ساحت‌های وجودی انسان، رفتارهای عینی و عملی او است که آدمی

را موجودی صاحب فعل و برخوردار از موضع‌گیری‌های خارجی می‌کند. افعالی که زمینه‌ساز سعادت یا شقاوت او خواهد بود.

«عمل»، یا عمل نیک است و خیر:

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ»؛ (زلزال: ۷) پس هر کس هموزن ذره‌ای، کار خیر انجام دهد آن را می‌بیند.

یا ناپسند است و شرّ:

«وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ (زلزال: ۸) و هر کس هموزن ذره‌ای، کار بد کرده آن را می‌بیند!

و در هر دو صورت، بازگشت آن به نفس انسان است:

«وَ كُلُّ انسان أَزْمَنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنْقِهِ»؛ (اسراء: ۱۳) و هر انسانی، اعمالش را بر گردنش آویخته‌ایم.

و به بیان امام صادق (علیه السلام):

«إِنَّمَا يَحْصِدُ أَبْنُ أَدَمَ مَا يَزْرِعُ»؛ (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۲: ۳۳۴) حقیقتاً زاده آدم فقط آنچه را که می‌کارد، درو خواهد کرد.

بازگشت نیکی و پاداش عمل پسندیده یا زشتی و سزا ای عمل ناپسند، جز جان و نفس انسان کجا می‌تواند باشد؟

«مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَ مَا رُبُكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ (فصلت: ۶)

کسی که عمل صالحی انجام دهد، سودش برای خود او است و هر کس بدی کند، به خویشتن بدی کرده است و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی‌کند.

یا در جای دیگری فرمود:

«إِنِّي أَحَسِّتُمْ أَحَسِّتُمْ لِنفْسِكُمْ وَ إِنِّي أَسَأَتُمْ فَلَهَا...»؛ (اسراء: ۷) اگر نیکی کنید، به خودتان نیکی می‌کنید و اگر بدی کنید، باز هم به خود می‌کنید.

عمل صالح چنان‌که با آمیزه ایمان ناب سرشته شود و از آن آبشخور برخیزد، گنجینه‌ای به دست انسان می‌دهد که او را از دایره زیانکاری آشکار نجات خواهد داد:

«وَالْعَصْرِ إِنَّ الْأَنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ»؛ (عصر: ۲-۱) به عصر سوگند، که انسان‌ها همه در زیانند، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده‌اند.

و همین گوهر آمیخته انسانی است که از پاداش الهی نیز بی‌بهره نیست: «مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلَ صَالِحًا فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خُوفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»؛ (بقره: ۶۲) کسانی که به خدا و روز رستاخیز ایمان آورند، و عمل صالح انجام دهنند، پاداششان نزد پروردگارشان مسلم است و هیچ‌گونه ترس و اندوهی برای آن‌ها نیست.

پاداشی که قادر است انسان را تا ساحل حیات طیبه رهنمون باشد: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهِ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنُجْزِيَنَّهُمْ أَخْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (نحل: ۹۷) هر کس کار شایسته‌ای انجام دهد، خواه مرد باشد یا زن، در حالی که مؤمن است، او را به حیاتی پاک زنده می‌داریم و پاداش آن‌ها را به بهترین اعمالی که انجام می‌دادند، خواهیم داد.

و البته نتیجه فراهم آوردن رفتارهای سیاه و تباہ نیز خلودی تاریک‌تر از هر سیاهی است:

«بَلَى مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَأَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَتُهُ فَأَوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»؛ (بقره: ۸۱) آری، کسانی که کسب گناه کنند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را پوشاند، آن‌ها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود.

نه عمل پلید، بی‌سزاست:

«مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَى بِهِ»؛ (نساء: ۱۲۳) هر کس عمل بدی انجام دهد، کیفر داده می‌شود.

و نه عمل پاک، بی‌پاداش:

«وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»؛ (فاطر: ۱۰) و عمل صالح را بالا می‌برد.

پس عذاب آن‌جهانی چه جز دستاورده عمل این‌جهانی انسان است؟

«ذِلَكَ بِمَا قَدَّمْتَ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ»؛ (آل عمران: ۱۸۲) این به خاطر چیزی است که دست‌های شما از پیش فرستاده (و نتیجه کار شماست) و به خاطر آن است که خداوند، به بندگان (خود)، ستم نمی‌کند.

۶. موجود دو ساحتی

به این ترتیب، انسان در ساختار وجودی‌اش، موجودی چهار بُعدی است؛ زیرا از قوا و توانایی‌های گوناگون برخوردار است: ۱. «اراده و اختیار»؛ ۲. «ایمان و فطرت توحیدی»؛ ۳. «آگاهی و اندیشه»؛ ۴. «رفتار و کردارهای بشری». او مخلوقی مرید، مؤمن و متفکر است و با این همه، در پیکره انسانی و ساختار وجودی خود نیز مخلوقی «دو ساحتی» است. یک بُعدش زمینی و بُعد دیگرش آسمانی است.

البته همین دوگانگی خلقت آدمی است که میدان درونی وجود او را به صحنه نبردی بزرگ (جهاد اکبر) تبدیل می‌سازد؛ خواسته‌های فطرت روحانی در یکسو و تمایلات طبیعت نفسانی و جسمانی در سوی دیگر:

«وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ»؛ (بقره: ۲۱۶) چه بسا چیزی را خوش نداشته باشد، حال آنکه خیر شما در آن است. و یا چیزی را دوست داشته باشد، حال آنکه شر شما در آن است.

۷. مختار دوگانه

به واقع، انسان دوگانه، مختاری دوگانه است. او در ساحت ملکوتی و حیوانی‌اش، امکان پرورش و برتری تا نهایی‌ترین کرانه‌های قدرت و توان اختیار خود را دارد. او در حرکت انسانی خود، امکان تعالی به هر دو سوی جسمانی و روحانی را داراست.

آدمی، مُركبی متعالی و متشکل از دو ساحت متفاوت است که مختار بین اعلی علیین تا اسفل السافلین قرار می‌گیرد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا إِلَّا نَسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ . ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ . إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ؛ (تین: ۶-۴) که ما انسان را در بهترین صورت و نظام آفریدیم، سپس او را به پایین ترین مرحله بازگرداندیم، مگر کسانی که ایمان آورده و اعمال صالح انجام داده اند که برای آنها پاداشی تمام نشدنی است!

فراورده آن دوگانگی در ساحت وجودی با پیوستن قدرت اراده، امکان حرکت و جنبش پردازنه انسان از برترین مدارج تا پیست ترین آن هاست. از یک سو: «وَ هُوَ بِالْأَقْوَى الْأَعْلَىٰ . ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ . فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»؛ (نجم: ۷-۹) در حالی که در افق اعلیٰ قرار داشت! سپس نزدیک تر و نزدیک تر شد، تا آنکه فاصله او (با پیامبر) به اندازه فاصله دو کمان یا کمتر بود.

و از دیگر سو:

«إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرِكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ؛ (نساء: ۱۲۵) منافقان در پایین ترین در کات دوزخ قرار دارند.

انسان، در گزینش حاکمیت هر یک از دو ساحت وجودی خویش بر دیگری، آزاد بوده و بالیدن یا به پستی گراییدن به جلوه های خاکی یا آسمانی نظام انسانی اش به دست خود او است.

آدمی زاده طرفه معجونی است کز فرشته سرشته وز حیوان
گر کند میل این، شود کم از این ور کند میل آن، شود به از آن
از جانبی، ارتقا به ساحت ملکوتی او را تا مقام سلام فرشتگان و جلب رحمت الهی
می کشاند:

«هُوَ الَّذِي يُصَلِّى عَلَيْكُمْ وَ مَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ»؛ (احزاب: ۱۴۳) او کسی است که بر شما درود و رحمت می فرستد، و فرشتگان او (نیز) برای شما تقاضای رحمت می کنند تا شما را از ظلمات (جهل و شرک گناه) به سوی نور (ایمان و علم و تقوی) رهنمون گردند.

و در جانب دیگر، با فرو رفتن در ابعاد حیوانیت تا مرحله ای حتی سخت تر از سنگ

فرو می‌رود:

«فَهِيَ كَالْحِجَارَهُ أَوْ أَشَدُ قَسْوَهُ»؛ (بقره: ۱۷۴) سپس دل‌های شما بعد از این واقعه سخت شد همچون سنگ، یا سخت‌تر.

این میدان دوگانه و در عین حال وسیع، حرکت آدمی‌زاد (در دو طرف صعود و سقوط)، امکان به کارگیری نسبت به هر یک از استعدادها و توانایی‌های چهارگانه انسان را دارد و این حاکی از حاکمیت اراده انسانی بر سایر قوای او است.

بدین‌سان، فلسفه و علت نوسان انسان و همه قوای انسانی او در دو میدان رشد (مسیر اعلی‌علیین) و رکود (مسیر اسفل‌السافلین)، به دوگانگی وجود انسان (ساحت ملکوتی و حیوانی‌اش) و نیز انضمام حکومت و سلطنت اراده و اختیار انسان بر سایر توانایی‌های او باز می‌گردد.

۸ انسان الهی

انسان، این موجود دوگانه، اگرچه مختار دوگانه در پذیرش و رشد جنبه‌های الهی یا مادی نیز است، اما تمایل ساختاری وجودی‌اش به‌سمت خداگرایی شکل یافته؛ چرا که فطرت توحیدی او بر این بنیان سرنشته شده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلَّدِينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ (روم: ۳۰) پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن.

این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده. دگرگونی در آفرینش الهی نیست. این است آیین استوار ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

مقتضای آفرینش او، عبودیت خدای فاطر آسمان‌ها و زمین‌هاست:

«وَ مَا لَيْ لَا أَعَبْدُ الَّذِي فَطَرْنِي وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ (یس: ۲۲) من چرا کسی را پرستش نکنم که مرا آفریده، و همگی بهسوی او بازگشت داده می‌شوید.

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ حَنِيفًا»؛ (انعام: ۷۹) من روی خود را بهسوی کسی کردم که آسمان‌ها و زمین را آفریده؛ من در ایمان خود

خاصم.

به این ترتیب، انسانِ مختار در انتخاب کمال روحانی یا نقص جسمانی، در استعداد درونی و گرایش فطری به سوی خدای خود متمایل است؛ یعنی، فلسفه خلقت و پیدایش او، جز عبودیت ذات اقدس الهی نیست:

«وَ مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونَ»؛ (ذاریات: ۵۶) من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند (و از این راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند) از همین جاست که حرکات در مدار کمال و سازگار با سرشت اصیل انسان، تلاشی استوار، ماندگار و پرمایه می‌شود:

«مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا»؛ (انعام: ۱۶۰) هر کس کار نیکی به جا آورد، ده برابر آن پاداش دارد.

«وَ مَنْ يَقْتَرِفْ حَسَنَةً نَزِدُ لَهُ فِيهَا حُسْنًا»؛ (شوری: ۲۳) و هر کس کار نیکی انجام دهد، بر نیکی اش می‌افزاییم.

ولی در برابر، به میزان مخالفت، از مسیر تکامل باز می‌ماند و پیشرفت روزافزونی برای او نیست:

«وَ مَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزِي إِلَّا مِثْلَهَا وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ»؛ (انعام: ۱۶۰) و هر کس کار بدی انجام دهد، جز به مانند آن، کیفر نخواهد دید.

از این رو، اولاً، در بین ساحت‌های نظام وجودی انسان، «حقیقت» و «اصالت» از آن جلوه روحانی و ملکوتی او است؛ چه این خاکساری فرشتگان، در پس نقش‌بندی پرده نفح و روح الهی است:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ»؛ (ص: ۷۲) هنگامی که آن را نظام بخشیدم و از روح خود در آن دمیدم، برای او به سجده افتید. ثانیاً، تبریک بهترین پروردگار عالمیان نیز در پی همین بهترین پروراندن و انشای واپسین صورت می‌پذیرد:

«أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالقِينَ»؛ (مؤمنون: ۱۴) سپس آن را آفرینش

تازه‌ای دادیم، پس بزرگ است خدایی که بهترین آفرینندگان است.
نتیجه منطقی دو آیه پیشین، الهی بودن سرشت انسان است.

۱۰. موجودی جاودان

جاودانگی حیات انسان، ریشه در همان روح الهی او دارد. به تعبیر قرآن، انسان نظام عملی خویش را براساس ایمان و عمل صالح قرار می‌دهد و این نظام، خواهان حیات جاوید و خشنودی خداوند است. بر این اساس، زندگی انسان در قرآن به دو بخش زندگی فانی و دنیوی و زندگی جاوید و اخروی تقسیم می‌شود و حیات جاویدان او می‌تواند با عمل صالح موجب پاداش، یا براساس انجام گناه، عذاب آور باشد.

«بَلَىٰ مَنْ كَسَبَ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَطِيئَةٌ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَلِدونَ. وَ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا خَلِدونَ»؛ (بقره: ۸۱-۸۲) آری، کسانی که کسب گناه کنند، و آثار گناه، سراسر وجودشان را پوشاند، آن‌ها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند بود؛ و آن‌ها که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، آنان اهل بهشتند و همیشه در آن خواهند ماند. از مفاد این آیات برمی‌آید که اگر حیات جاویدان در کار نبود، سرنوشت انسان‌ها و پیامد رفتاری آنها مشخص نمی‌شد. پس باید جهان دیگری باشد، تا هر کس براساس عمل خود، بازخورد آن را در آنجا بیابد. (حسن‌آبادی، ۱۳۸۳: ۴۷)

این بعد انسان که از مهم‌ترین عناصر سازنده ماهیت انسانی است، در علوم انسانی متداول نادیده انگاشته شده است.

نتیجه‌گیری

۱. نگارنده معترف است که موضوع علوم انسانی، تحول در آن، بومی‌سازی و مباحثی از این قبیل به حدی دامنه‌دار است که اولاً موضوعات فراوانی که ارتباط زیادی با هم دارند، در این مقوله قرار گرفته، در نتیجه نمی‌توان یک موضوع را بدون

دیگر موضوعها بررسی کرد، ثانیاً با یک مقاله و کتاب و همایش و ... هم نمی‌توان تکلیف این بحث را روشن ساخت.

۲. مهم‌ترین انتقادی که به «علوم انسانی متداول» وارد است، انتقاد مبنایی است و الا بنا بر آن تعریفی که مدافعان «علوم انسانی متداول» از دو مقوله «علم» و «انسان» دارند، سخنان بی‌خدش است.

۳. تحمیل نظریه از سوی هیچ‌کس پذیرفته نیست، اسلام طرفدار منطق و عقلانیت است، اما عقلانیتی که از قداست دینی دور مانده است، از نظر آموزه‌های اسلامی جهالت و نادانی است.

۴. انسان در مکتب اسلام بالارزش‌ترین موجود عالم است که خدای متعال همه عالم را به طفیل وجود انسان آفریده است، اما این ارزش داشتن، با اصالتی که امانیسم طرح می‌کند، فاصله بسیاری دارد.

۵. کرامت انسان، آفرینش هر چیزی برای انسان، جانشینی و امانتداری الهی، اراده و اختیار انسان، جاودانگی انسان، تأثیر اعمال و رفتار انسان بر سرنوشت و ... از اموری است که «علوم انسانی متداول» از کنار آن‌ها با بی‌مهری و بی‌اعتنایی گذر می‌کند و از این جهت است که مکاتب بشری در فهم و توصیف ماهیت انسان با محدودیت‌های فراوانی مواجه می‌شود. در صورتی که با استفاده از دیدگاه قرآن، هیچ محدودیتی در فهم ماهیت انسان پیش نمی‌آید. انسان از دیدگاه قرآن از چنان ارزش و مقامی برخوردار است که به فرمان خداوند همه موجودات جهان آفرینش مسخر اویند و خداوند نیز او را به گونه‌ای آفریده است که بتواند همه نیروهای طبیعت را تسخیر و از آن‌ها به‌تفع خود استفاده کند.

۶. علوم انسانی بر مبنای اینکه اولاً، علم فقط «یافته‌های انسانی» نیست و باید به سراغ «داده‌های وحیانی» نیز رفت و ثانیاً، انسان آنی نیست که فقط «حیوانی اندیشمند» باشد، بلکه «حی متأله» است، تعریف نویسی پیدا می‌کند.

۷. علوم انسانی بر مبنایی که در این نگارش پذیرفته شده است، عبارت است از:

«معرفت معنوی که درباره انسان الهی بحث می‌کند». طبق تعریف مزبور، محصول علومی از قبیل روان‌شناسی، جامعه‌شناسی، علوم تربیتی، علوم سیاسی، اقتصاد و دانش‌هایی از این قبیل، نباید چیزی جز «انسان کامل» بوده باشد.

پی‌نوشت

۱. مظاہری سیف، حمیدرضا. ۱۳۸۳. ص ۸۷ - ۸۸.
۲. اقتباس از: حسینی، ۱۳۷۸، صفحات ۶۶-۷۳؛ و سلطان القرائی، خلیل و بدرا گرگری، رحیم، ۱۳۸۵، صفحات ۷۹-۸۵.

کتابنامه

الف) کتاب‌ها

۱. آمدی، عبدالواحد، ۱۳۶۶، غررالحكم و درر الكلم، قم، دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم.
۲. جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، انسان از آغاز تا انجام، تحقیق، و گردآوری: سید مصطفی موسوی تبار، اسراء، چاپ دوم.
۳. خمینی، سید روح الله، ۱۳۸۸، شرح چهل حدیث، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، چاپ چهل و نهم.
۴. سبحانی، جعفر، ۱۳۶۸، جبر و اختیار، نگارش: ربانی گلپایگانی، مؤسسه تحقیقاتی سید الشهداء، قم.
۵. سروش، عبدالکریم، ۱۳۷۳، تفرج صنع؛ گفتارهایی در اخلاق و صنعت و علم انسانی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، چاپ سوم.
۶. صدوق، ابوجعفر محمدبنعلی، ۱۴۱۰ ه. ق، الامالی او المجالس، تحقیق: حسین اعلمی، بیروت، مؤسسه اعلمی، چاپ پنجم.
۷. طباطبایی، سید محمدحسین، ۱۳۷۴، ترجمه تفسیر المیزان، از: سید محمدباقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم.
۸. _____، ۱۳۸۹، قرآن در اسلام، به کوشش سید هادی خسروشاهی، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب.
۹. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، الکافی، تهران، دارالكتب الاسلامیه، چاپ چهارم.
۱۰. مصباح، محمدتقی، ۱۳۸۹، انسان‌شناسی در قرآن، تدوین: محمود فتح علی، قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی(ره)، چاپ دوم.
۱۱. مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۷۳، ترجمه قرآن کریم، قم، دار القرآن الکریم، چاپ دوم.
۱۲. نصر، سید حسین، ۱۳۸۰، معرفت و معنویت، ترجمه انشاء الله رحمتی، تهران، دفتر پژوهش و نشر سهروردی.

ب) مقاله‌ها

۱. حسن‌آبادی، حمیدرضا، ۱۳۸۳، «انسان‌شناسی از دیدگاه اریک فروم و مقایسه آن با دیدگاه قرآن»، سروش اندیشه، سال سوم، شماره ۹.
۲. حسینی، سید حسن، بهمن و اسفند ۱۳۷۸، «جانشین خدا؛ مبانی انسان‌شناختی قرآن کریم»، معرفت، شماره ۲۲.
۳. سلطان القرائی، خلیل؛ بدری گرگری، رحیم، بهار و تابستان ۱۳۸۵، «بررسی ماهیت انسان از دیدگاه مکاتب روان‌شناسی و قرآن کریم»، تربیت اسلامی (پژوهشگاه حوزه و دانشگاه)، شماره ۲.
۴. مظاہری سیف، حمیدرضا، آبان ۱۳۸۳، «نظریه قرآن در باب چیستی علم»، معرفت، شماره ۸۳.
۵. معین‌زاده، مهدی، آذر ۱۳۹۰، «علم سکولار چگونه علمی است؟»، روزنامه ایران، شماره ۴۹۴۷.

ج) منابع اینترنتی

۱. دانشنامه رشد: <http://daneshnameh.roshd.ir>
۲. دانشنامه ویکی‌پدیا: <http://fa.wikipedia.org>
۳. جمشیدی، مهدی، «انحصارگرایی روش‌شناختی در علوم انسانی پوزیتیویستی» اسفند ۱۳۸۹، www.borhan.ir
۴. سروش، عبدالکریم، «تردید در فلسفه اسلامی»، مهر ۱۳۸۵ <http://www.iqna.ir>
۵. نصیری، علی، «معناشناسی انسان، بحران علوم انسانی»، آبان ۱۳۹۰، <http://www.maref.ir>

